

نگرش کلی ابن رشد نسبت به ارسطو و ابن سینا

سعید انواری*

چکیده

ابن رشد فهم ارسطو را منتهای درک بشر دانسته و تنها به شرح و تلخیص آرای او پرداخته است. در مقابل ابن سینا به تکمیل و نقد سخنان ارسطو روی آورده و دارای نوآوری‌هایی در فلسفه مضاف است. به همین دلیل ابن رشد در موارد بسیاری به ابن سینا خرده می‌گیرد که چرا از سخنان ارسطو فاصله گرفته است. در این مقاله با ذکر عبارات ابن سینا و ابن رشد، نحوه نگرش کلی آنها نسبت به ارسطو و آرای او نشان داده شده است و بر این اساس، نگرش ابن رشد نسبت به ابن سینا مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها

ابن سینا، ابن رشد، ارسطو.

مقدمه

در این مقاله، دیدگاه ابن رشد نسبت به ابن سینا و ارسطو مورد بررسی قرار گرفته است. بدین منظور نخست نگرش ابن سینا نسبت به ارسطو طرح شده است و سپس دیدگاه ابن رشد نسبت به ارسطو و ابن سینا مورد بررسی قرار گرفته است. توجه به این دیدگاه‌ها می‌تواند در نحوه نقد و بررسی نظام فکری ابن رشد و ابن سینا تأثیرگذار باشد و میزان استقلال فکری آنها را نشان دهد. همچنین می‌تواند به فهم ریشه‌روانی اختلاف دیدگاه‌های آنها کمک کند.

نحوه نگرش ابن سینا نسبت به ارسطو

دیدگاه ابن سینا نسبت به ارسطو، در چهار مرحله مورد بررسی قرار گرفته است: پذیرش افکار، تکمیل، نقد و نوآوری در آنها.

الف) پذیرش برخی از سخنان ارسطو: چنان‌که می‌دانیم، ابن سینا در بسیاری از آرای خود از ارسطو پیروی کرده است؛ گرچه این پیروی کورکورانه و در همه موارد نبوده است. وی از ارسطو با عناوینی چون: فیلسوف،^۱ حکیم،^۲ حکیم فاضل،^۳ حکیم بزرگ،^۴ امام حکیمان و دستور و آموزگار فیلسوفان،^۵ معلم اول،^۶ صاحب تعلیم اول،^۷ صاحب منطق،^۸ صاحب مشائیان^۹ و کسی که به وی اقتدا شده است (المؤتم به)^{۱۰} یاد می‌کند. وی در منطق خویش و در پایان مبحث سفسطه، پس از تمجید ارسطو می‌نویسد که بعد از ارسطو کسی نتوانسته است چیزی بر مطالب وی بیفزاید:

و اما من به تمامی دانش پژوهان و تعمق‌کنندگان در علوم می‌گویم: در آنچه این فرد بزرگ [ارسطو] گفته است، تأمل کنید و سپس بسنجید که آیا تا این زمان که نزدیک ۱۳۳۰ سال از زمان او می‌گذرد، کسی پیدا شده است که از او اشکالی بگیرد که آن اشکال و نقص درست باشد و آیا بعد از وی کسی بوده است که در این فن چیزی بر سخنان وی بیفزاید؟ هرگز چنین نبوده، بلکه آنچه او انجام داده، تمام و کامل است.^{۱۱}

ب) تکمیل سخنان ارسطو: ابن سینا برخی از آرای مشائیان را تکمیل کرده است؛ چنانکه جوزجانی در مورد وی می نویسد:

در بیشتر کتاب *الحیوان* به موازات کتاب ارسطو طالیس فیلسوف پیش رفته است و اضافاتی را بر آن افزوده است.^{۱۲}

و هنگامی که [نوشتن] این کتاب را آغاز کردم، از منطق شروع کردم... و در آن نکات ظریف و اسراری را وارد کردم که کتاب های موجود دیگر آن را ندارند. سپس به دنبال آن علوم طبیعی (طبیعیات) را آوردم، و در این علم و یادداشت های پیرامون آن، به موازات تألیف های کسی که به او اقتدا شده است [ارسطو] پیش نرفتم. سپس به دنبال آن خلاصه ای از کتاب مجسطی را آوردم... و موضوعات زیادی را پس از به پایان رساندن آن، به آن افزودم که لازم است هر دانشجو آنها را فراگیرد... و این کتاب... برای کسی که در این علم تدبیر و تعمق می کند، دارای افزوده هایی است که معمولاً نمی توان آن را در کتاب های دیگر یافت.^{۱۳}

ابن سینا در مقدمه *منطق المشرقیین* می نویسد:

به مشائیان گرویدیم... و آنچه را که آنان در نظر داشتند و آنچه را در موردش کوتاهی کرده بودند و به اندیشه آن نرسیده بودند، تکمیل کردیم و از خطاهای آنان چشم پوشی کردیم و برای آنها توجیه و راه حلی تراشیدیم.^{۱۴}

ج) نقد برخی از آرای ارسطو: ابن سینا در مواردی نیز از ارسطو انتقاد کرده است؛ برای مثال می نویسد:

و اما پاسخی که ارسطو در مورد این مسئله بیان کرده است و مفسران آن را تفسیر کرده اند، آشکارا سفسطه و مغالطه است و اگر اینگونه نبود که دوست دارم که مطالب را طولانی نکنم، آن [مغالطه] را ذکر می کردم، اما ذکر آن بعد از بیان هدفم، بیهوده و زائد است.^{۱۵}

همچنین علاوه بر آنکه در برخی از مسائل همچون مسئله جده، ابراز کرده است که قادر به فهم سخن ارسطو نیست،^{۱۶} در رساله *أجوبة المسائل* به اعتراض خود نسبت به یکی از سخنان ارسطو اشاره می‌کند و از زشتی (شین) سخن ارسطو در آن مبحث خرده می‌گیرد.^{۱۷}

د) نوآوری و طرح مباحث جدید: با وجود پیروی ابن‌سینا از ارسطو و تکمیل سخنان وی در چارچوب مشائیان، وی در موارد بسیاری آرای متفاوتی ارائه کرده است.^{۱۸} فاصله گرفتن ابن‌سینا از ارسطو، به حدی است که حتی نمی‌توان کتاب *شفا* را صرفاً شرحی بر کتاب *مابعدالطبیعه* ارسطو به شمار آورد.^{۱۹} چنان‌که ابن‌طفیل می‌نویسد:

و اما شیخ ابوعلی به توضیح و تعبیر آنچه در کتاب‌های ارسطو آمده است، پرداخته است و بر مبنای مذهب وی حرکت کرده است و روش فلسفی وی را در کتاب *شفا* دنبال کرده است. و در ابتدای آن کتاب به صراحت گفته است که مطلب حق در نزد وی غیر از آن مطالب است. و او آن کتاب را بر مذهب مشائیان تألیف کرده است... و برای هر کس که به خواندن کتاب *شفا* و کتاب‌های ارسطو روی آورد، آشکار خواهد شد که آنها در بیشتر موارد اتفاق نظر دارند، و هر چند که در کتاب *شفا* مطالبی هست که از ارسطو به ما نرسیده است.^{۲۰}

ترتیب مقالات *الاهیات شفا* نیز دقیقاً با کتاب *متافیزیک* ارسطو هم‌خوانی ندارد.^{۲۱} وی در کتاب *شفا*، در پی شرح منظم *مابعدالطبیعه* ارسطو نیست و به بررسی برخی از مباحث آن نیز نپرداخته است. همچنین وی مباحثی را به کتاب خود افزوده است که ارسطو در *مابعدالطبیعه* به آنها نپرداخته است؛ مانند: بحث نبوت، معاد، کیفیت دخول شر در قضای الهی، الهامات، احکام نجوم، عبادات و منفعت‌ها، و بحث از خلیفه و امام.^{۲۲} ابن‌سینا، خود در این زمینه می‌نویسد: «و با درک فکری خود و آنچه با تأمل برایم حاصل شده بود، بر آن چیزهایی افزودم، به خصوص در مورد علم طبیعی

(طبیعیات) و مابعدالطبیعه و نیز در علم منطق».^{۲۳}

می دانیم زمانی که از ابن سینا خواسته شد تا شرحی بر نظریات ارسطو بنویسد، پاسخ داد که من شارح نیستم، اما اگر بخواهید می توانم از نزد خود، مطالب فلسفی را برایتان بیان کنم. جوزجانی در این مورد می نویسد:

پس ما از او درخواست کردیم که آن را برایمان تکرار کند. او گفت: پرداختن به آن الفاظ و شرح آن کاری است که وقت من اجازه نمی دهد و مایل به انجام آن نیستم، ولی اگر راضی می شوید به اینکه از پیش خود سخن گویم، برای شما کتاب جامعی بنا بر ترتیبی که در نظر دارم، می نویسم.^{۲۴}

این مطلب با اندکی اختلاف در عبارت، به نحو دیگری نیز از جوزجانی نقل شده است:

پس از او درخواست کردم که کتاب های ارسطو را شرح نماید؛ پس یادآور شد که در آن زمان فرصتی برای انجام این کار ندارد ولی گفت که اگر از من راضی می شوی می توانم کتابی بنویسم و آنچه را که از این علوم صحیح می دانم در آن وارد کنم، بدون آنکه با مخالفین مناظره نمایم و بخواهم که جواب آنها را بدهم. پس من به این کار راضی شدم. پس از طبیعیات شروع به نوشتن کتابی کرد که آن را شفا نامید.^{۲۵}

نوآوری های منطقی ابن سینا نیز نشانه آن است که وی در فلسفه و منطق، شارح صرف باقی نمانده است.^{۲۶} ابن سینا در موارد بسیاری از ارسطو فاصله گرفته است؛ برای مثال، وی در داستان های رمزی خود مانند: «سلامان و ابسال» و «حی بن یقظان» و نیز در نمط های پایانی «اشارات»، اندیشه های اشراقی خود را بیان کرده است.^{۲۷} ابن سینا در مقدمه کتاب منطقی المشرقیین، دیدگاه اصلی خود نسبت به فلسفه ارسطو را بیان کرده است و از دیدگاهی که فلسفه را منحصر در سخنان ارسطو و پیروان وی می داند، بسیار انتقاد کرده است. در حقیقت ابن سینا، تحت

تأثیر افکار ایران باستان، نوافلاطونیان و اسماعیلیه نیز قرار داشته و از افکار ایشان نیز استفاده کرده است. وی بر این اساس، دو کتاب *حکمت‌المشرقیین و الانصاف* را نوشته و در آنها از نظام رایج مشائیان فاصله گرفته است. وی در مقدمه باقی مانده از *منطق‌المشرقیین* می‌نویسد:

وقتی دیدیم که دانش‌پژوهان، وابستگی شدیدی به مشائیان یونانی دارند، دوست نداشتیم که وحدت را بر هم بزنیم و با همگان مخالفت کنیم، پس ما هم به سوی آنان گرویدیم... و ما مقصود آنان را درک کرده‌ایم و در زیر سایه ایشان ایستاده‌ایم. پس اگر مخالفت خود را با آنان آشکار کردیم، در مواردی بود که نمی‌شد تحمل کرد. و اما در بسیاری از موارد، با خود را به غفلت زدن، از [اشکالات] آنها چشم‌پوشی کردیم. و از جمله آن موارد، آن است که نادانان در سخنان مشهوری که نزد آنها است شک نمی‌کنند ولی در وجود روز آشکار شک می‌کنند!^{۲۸}

ابن سینا نمی‌توانست ارسطویی صرف باشد؛ زیرا از آثار نوافلاطونیان، مانند: *ثولوجیا*، بهره برده است. در نظر ابن سینا، کتاب *ثولوجیا* از ارسطو است.^{۲۹} اگرچه ابن سینا به منسوب بودن *ثولوجیا* به ارسطو نیز اشاره کرده و می‌نویسد: «و قسمت‌های مشکل متن‌ها را تا آخر «*ثولوجیا*» توضیح دادم، با وجود طعنی که بر «*ثولوجیا*» وارد شده است».^{۳۰}

اما ابن سینا در عمل از آن بهره برده و در *الانصاف* آن را شرح کرده است.^{۳۱} به نظر می‌رسد که فارابی در صحت انتساب این کتاب به ارسطو شک نداشته است و در کتاب *جمع‌بین‌الرأیی* *الحکیمین*، احتمال منحول بودن آن را رد می‌کند و در مورد کتاب *ثولوجیا* می‌نویسد: «اما اینکه بخشی از آن متعلق به ارسطو باشد و برخی قسمت‌ها از او نباشد، بسیار بعید است؛ چرا که کتاب‌هایی که این سخنان را نقل کرده، مشهورتر از آن هستند که بتوان گمان کرد که برخی از آنها جعلی هستند».^{۳۲}

می دانیم که مشرب ارسطو و افلاطون در نزد مسلمانان چنان با یکدیگر مختلط بوده است که فارابی دست به تألیف کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* می زند. البته جمع میان سخنان افلاطون و ارسطو در آثار شارحانی چون «اسکندر افرو دیسی» نیز مشاهده می شود.^{۳۳}

نحوه نگرش ابن رشد نسبت به ارسطو

دیدگاه ابن رشد نسبت به ارسطو را نیز می توان در دو عنوان مورد بررسی قرار داد: نگاه وی به ارسطو و نگاه وی به سخنان ارسطو.

الف) نگاه ابن رشد به شخصیت ارسطو: ابن رشد، ارسطو را دارای عالی ترین درجات فضیلت بشری و عاقل ترین انسان معرفی می کند و معتقد است که هیچ یک از افراد بشر در احاطه علوم و معارف به جایگاه وی نرسیده است. وی از ارسطو به حکیم،^{۳۴} حکیم اول،^{۳۵} امام قوم،^{۳۶} عاقل ترین یونانیان^{۳۷} و الهی^{۳۸} نیز تعبیر کرده است. وی از نظر فکری، شیفته ارسطو است و با دیده اعجاب به وی می نگرد و می نویسد:

چقدر جایگاه این مرد (ارسطو) شگفت انگیز است و چقدر ذات او با ذات انسانها متفاوت است؛ به حدی که گویا او کسی است که عنایت الهی او را به ظهور رسانده است تا گروه مردمان را بر وجود نهایت کمال در نوع انسانی به نحو ملموس و بارز آگاه سازد، پس او انسان نیست! و به همین جهت گذشتگان او را الهی می نامیدند.^{۳۹}

ابن رشد در تفسیر این سخن ارسطو که باید از کسانی که آرا و عقاید صحیح را به ما آموخته اند تشکر و قدر دانی کرد، می نویسد:

اگر چنین چیزی (سپاس گزاری نسبت به معلمان مان) بر ارسطو نسبت به متقدمین اش واجب است، با وجود آنکه شناخت ایشان نسبت به معرفت حقیقی کم بود، و [با وجود] بزرگی حقیقتی که وی بعد از ایشان آورد که به واسطه آن [از تمام ایشان] ممتاز گشت، تا

جایی که وی کسی است که حقیقت در نزد وی کمال یافت؛ پس بر کسانی که پس از وی آمده‌اند، چندین برابر سپاس‌گزاری نسبت به وی و شناخت وی از حقیقت و سپاس خاص نسبت به او واجب خواهد بود. و این شکرگزاری با توجه به سخنان وی و شرح آنها و تبیین آنها برای همه مردم تحقق می‌یابد.^{۴۰}

ابن رشد در مقدمه کتاب *طبیعیات* نیز از ارسطو با اعجاب نام می‌برد و در مورد او می‌نویسد: نویسنده این کتاب، عاقل‌ترین فرد یونانیان، ارسطو پسر نیکوماخس است که علوم منطقی و طبیعیات و مابعدالطبیعه را بنیان نهاد و آنها را کامل نمود. و من می‌گویم که او آن علوم را بنیان نهاد؛ زیرا تمامی کتاب‌هایی که قبل از او در رابطه با این علوم نوشته شده بود، حق سخن و مطلب را در رابطه با آن علوم ادا نکرده بودند و به همین دلیل است که وی به خاطر تألیفات خاص خود معروف گشته است. و من می‌گویم که او آن علوم را کامل کرده است؛ زیرا همه کسانی که تا زمان ما پس از او آمده‌اند، یعنی در مدت ۱۵ قرن، نتوانسته‌اند چیزی بر تألیفات او اضافه کنند و یا در آن تألیفات اشتباه قابل ملاحظه‌ای پیدا کنند و حقیقت آن است که همه این امور در یک نفر جمع شده است و این امری عجیب و خارق‌العاده است. و او به جهت این مشخصه بارز، سزاوار است که پیش از آنکه بشری خوانده شود، الهی نامیده شود. و به همین جهت گذشتگان او را الهی نامیده‌اند.^{۴۱}

همچنین وی در مورد ارسطو می‌نویسد:

[خداوند را] حمد و سپاس بی‌حد می‌گویم؛ او کسی است که این مرد [ارسطو] را برای کمال برگزید و در عالی‌ترین درجات فضیلت بشری قرار داد، به گونه‌ای که هیچ شخصی در هیچ زمانی نتوانسته است به آن درجه دست یابد و ارسطو همان کسی است که خداوند با کلام خود به او اشاره نمود که: "این فضل خداوند است که به هر که خواهد می‌دهد."^{۴۲}

ارنست رنان و ژیلسون از ترجمه لاتینی کتاب *تهافت/التهافت* ابن رشد عبارتی را در مدح

ارسطو نقل کرده‌اند. این عبارت در اصل عربی این کتاب موجود نیست، اما به دلیل شهرت زیادی که یافته است، به نقل آن می‌پردازیم:

عقیده و رأی ارسطو، حقیقت مطلق است و این از آن‌رو است که عقل او به بالاترین حد و مرز عقل بشری رسیده بود و به این جهت بجاست که در مورد او گفته شود که عنایت و توجه الهی به واسطه او بر ما نعمت بخشید تا ما را تا حدی که بر ایمان امکان‌پذیر است آموزش دهد.^{۴۳}

جای شگفتی است که عبارت بالا که شاید به کاربردن آن در دیدگاهی کلامی و تنها در مورد پیامبران شایسته است، از سوی یک فیلسوف مطرح شده است. ابن رشد در جای دیگر می‌نویسد:

در واقع من معتقدم که این مرد [ارسطو]، قاعده‌ای در طبیعت بوده است و نمونه‌ای است که طبیعت پدید آورده تا کمال نهایی انسانی را نشان دهد.^{۴۴}

و ارسطو خود، اصل و منشأ هر فلسفه‌ای است، و در این موضوع اختلاف نیست، مگر در تفسیر سخنان او و در نتایجی که از سخنان او به دست می‌آید.^{۴۵}

و نیز در تفسیر *مابعدالطبیعه* می‌نویسد: «ارسطو... همان کسی است که حقیقت در نزد او به کمال رسید».^{۴۶}

ب) نگاه ابن رشد به افکار ارسطو: ابن رشد فیلسوفی پیرو ارسطو است و بر آثار وی، سه‌گونه شرح نگاشته است. تا زمان ابن سینا، آموزش فلسفه بر اساس نگارش شرح‌هایی سه‌گانه بر آثار ارسطو انجام می‌شد.^{۴۷} این شرح‌ها عبارت بودند از:

۱. شرح مختصر (ملخص، تلخیص)؛ این شرح، در حقیقت خلاصه یکی از کتاب‌های ارسطو است و حجم آن برابر نیمی از اصل کتاب است؛
۲. شرح متوسط (جوامع)؛ شامل برخی از مباحث برای تکمیل مبحث و توضیح آن است؛

۳. شرح بزرگ (شرح کبیر)؛ در این نوع از شرح نویسی، نخست بخشی از متن ارسطو را که مشتمل بر چند جمله کوتاه بود انتخاب می کردند و سپس به بحث و مناقشه کامل در مورد آن می پرداختند. معمولاً شرح هر بخش، سه برابر متن اصلی بود و در آن مطالب شرح های دیگر نیز ذکر می شد.

ابن رشد به روش شرح های سه گانه ای که در مکتب بغداد رایج بود،^{۴۸} شرح های خود را تدوین کرده است. ارنست رنان معتقد است که ابن رشد در تفسیر خود بر ارسطو از روش تفسیر قرآن استفاده کرده است و به سبک تفسیر قرآن، نخست سخنان ارسطو را با دقت نقل و سپس تفسیر نموده است.^{۴۹} دقت زیاد وی در شرح آثار ارسطو، باعث شد تا بعدها وی را «شارح کبیر» بنامند و «دائمه» در «کمدی الهی» خود، از ابن رشد با عنوان «صاحب تفسیر کبیر» یاد کند.^{۵۰} البته وی تمام آثار ارسطو را به سه روش فوق شرح نکرده است، اما سه کتاب *السماع الطبیعی*، *السماء و العالم و ما بعد الطبیعه* را به هر سه روش شرح کرده است.^{۵۱} اصل عربی برخی از آثار ابن رشد از بین رفته است و تنها ترجمه های عبری و لاتینی آنها باقی مانده اند.^{۵۲} این کتاب، تلخیصی از رساله جمهوری افلاطون است.

وی در آثار خویش سخنان ارسطو را منتهای فهم بشر به شمار آورده است: «و از مذهب ارسطو و همچنین از مذهب افلاطون غیر از این مطلب فهمیده نمی شود، و این مطلب نهایت چیزی است که عقول انسانی [می تواند] به آن دست یابد».^{۵۳}

ژیلسون در مورد دیدگاه ابن رشد نسبت به ارسطو می نویسد: «در نظر ابن رشد، حقیقت مطلق رانمی توان در هیچ وحی ای یافت، بلکه باید آن را در آثار ارسطو جستجو کرد».^{۵۴}

البته باید توجه داشت که محبت بیش از حد وی نسبت به ارسطو، باعث شده است تا در برخی

از موارد، در مورد انتقادهای وارد بر سخنان ارسطو، از دایره انصاف خارج شود. از این رو، برخی وی را از ارسطو نیز ارسطویی تر دانسته‌اند.^{۵۵} عده‌ای نیز معتقدند به جای آنکه بگوییم توماس آکوئیناس، ارسطو را مسیحی کرد، بهتر است که بگوییم ابن رشد، ارسطو را حنیف یا مسلمانی موحد ساخته است و در تهذیب او از آنچه با عقاید اسلامی مخالفت داشته، کوشیده است.^{۵۶} بر اساس همین دیدگاه است که ابن رشد، مابعدالطبیعه را علم الهی نامیده است.^{۵۷}

ابن رشد نسبت به منطق ارسطو نیز بسیار متعصب است. وی معتقد است که هیچ کس بدون آن نمی‌تواند به سعادت دست یابد. شیفتگی ابن رشد نسبت به ارسطو به حدی است که «ابن سبعین» در مورد وی می‌نویسد:

و این مرد [یعنی] ابن رشد، شیفته ارسطو بود و او را بسیار بزرگ می‌داشت و تقریباً در امور حسی و معقولات اولیه از او تقلید می‌کرد، تا جایی که اگر از حکیم (ارسطو) می‌شنید که گفته است شخص ایستاده در همان زمان [که ایستاده است] نشسته است، او هم همان را می‌گفت و به آن اعتقاد می‌یافت و بیشتر تألیف‌های او [برگرفته از] سخنان ارسطو است که یا آنها را تلخیص کرده است و یا همگام با آنها پیش رفته است... پس او مقلد ارسطو بود.^{۵۸}

با وجود پابندی ابن رشد به افکار ارسطو، در میان سخنان وی به مواردی بر می‌خوریم که از اندیشه‌های ارسطو فاصله گرفته است.^{۵۹} در مورد علت این اختلاف‌ها چند نظر مطرح شده است:

۱. ارنست رنان، معتقد است که شاید این اختلاف‌ها از روی تقیه بوده است، تا بتواند در سایه آنها به طرح سایر مباحث خود بپردازد.^{۶۰} گرچه برخی معتقدند به دلیل دیدگاه رنان که فلاسفه مسلمان را صرفاً وارثان تفکر یونان می‌داند، نمی‌تواند بپذیرد که در اندیشه‌های ابن رشد، سخن اصیلی وجود داشته باشد و در نتیجه، سخنان اختلافی او را از روی تقیه دانسته است.^{۶۱} چنان‌که ملاحظه می‌شود، این نظر نمی‌تواند درست باشد.

۲. این احتمال نیز وجود دارد که وی ناخودآگاه تحت تأثیر افکار نوافلاطونیان قرار گرفته باشد. افزون بر آنکه می‌دانیم برخی از شرح‌هایی که وی از آنها استفاده کرده است،^{۶۲} یا تحت تأثیر نوافلاطونیان بوده‌اند و یا همچون اسکندر افرویدیسی، برخی از آرای افلاطون را با اندیشه‌های ارسطو پیوند زده‌اند.^{۶۳} همچنین به احتمال زیاد، وی همانند سایر مسلمانان، آثاری نظیر *اثولوجیا، کتاب العلیل و الخیر المحض* را از آثار ارسطو به شمار آورده است و در نتیجه، افکار وی در برخی از موارد با آنچه ما امروزه از ارسطو می‌شناسیم تفاوت دارد. همچنین از آنجا که وی رساله *جمهوری افلاطون* را نیز تلخیص کرده است، این امکان وجود دارد که ناخواسته تحت تأثیر افکار وی قرار گرفته باشد و اندیشه‌های وی ارسطویی صرف نباشد.^{۶۴} این نظر گرچه تا اندازه‌ای قابل تأمل است اما باید دانست که این رشد در موارد مختلفی به تفاوت میان اندیشه‌های ارسطو و افلاطون توجه داشته است^{۶۵} و برخلاف فارابی قائل به اتحاد سخنان این دو فیلسوف نیست.

۳. همچنین می‌توان این مسئله را که این رشد یونانی نمی‌دانست و از ترجمه‌های عربی ارسطو استفاده می‌کرد، عامل دیگری در تفاوت جزئی دیدگاه وی با ارسطو دانست. بدین دلیل، گرچه وی ترجمه‌های مختلف از آثار ارسطو را با یکدیگر مقابله می‌کرد و می‌کوشید تا سخن دقیق ارسطو را بیابد، اما با وجود این، دچار اشتباهاتی شده است.^{۶۶}

البته این رشد به جز ارسطو، تحت تأثیر افراد دیگری چون ابن تومرت نیز بوده است و در نتیجه صددرصد ارسطویی نیست. ابن تومرت مؤسس سلسله موحدان در شمال آفریقا و آندلس است و به دلیل آنکه این رشد با فاصله کمی از تأسیس دولت موحدان در دربار ایشان خدمت کرده است،^{۶۷} خواسته یا ناخواسته، ممکن است تحت تأثیر افکار رهبر انقلابی ایشان قرار گرفته باشد؛ چنان‌که

روشن شده است اندیشه‌های ابن رشد در موارد دیگری نیز تحت تأثیر «ابن تومرت» قرار داشته است، مانند: ۱. مسئله تمایز میان «شاهد» و «غائب»؛ ۲. برهان وی بر وجود خداوند (که عیناً مشابه برهان ابن تومرت است)؛ ۳. نقد ابن رشد بر اشاعره؛ ۴. تقسیم مردم به سه دسته اهل برهان، اهل خطابه و اهل جدل^{۶۹}؛ ۵. سخنان وی در مورد تأویل؛ ۶. نقد وی بر نظریه فیض^{۷۰}.

نحوه نگرش ابن رشد نسبت به ابن سینا

بر اساس دیدگاه متفاوت ابن سینا و ابن رشد نسبت به ارسطو، طبیعی خواهد بود که ابن رشدی که سخت شیفته ارسطو است، از ابن سینا انتقاد کند. وی به جز انتقادهایی که در جای جای آثار خویش متوجه ابن سینا کرده است، رساله‌های زیر را مستقلاً در ردّ آرای وی نوشته است:^{۷۱}

۱. «الفحص عن مسائل وقعت فی العلم الالهی فی کتاب الشفاء».
۲. «الرد علی ابن سینا فی تقسیمه الموجودات الی ممکن علی الاطلاق و ممکن بذاته و الی واجب بغيره و واجب بذاته».
۳. رساله‌ای منسوب به ابن رشد به نام: «مقاله فی الرد علی ابن سینا فی البرهنة علی المحرک الأول»^{۷۲}.
با وجود این، ابن رشد به زعم خود کوشیده است تا در مواجهه با ابن سینا منصف باشد؛ برای مثال، در بحث از وجودِ خلأ یا ملأ در بیرون عالم به دیدگاه غلطی اشاره می‌کند و سپس می‌نویسد: «و این [برداشت] برای بسیاری از کسانی که در فلسفه ابن سینا نگرسته‌اند، پدید آمده است و این نگرش را به او نسبت داده‌اند، [اما] آنچه از سخنان او پیداست این است که نسبت دادن این عقیده بر او، دروغ و افترا بستن بر او است»^{۷۳}.

وی همین رویکرد را نسبت به فارابی نیز دارد؛ برای مثال، با وجود انتقادهایی که نسبت به وی دارد^{۷۴} خوانندگان را به مطالعه کتاب‌های منطقی فارابی ارجاع داده است.^{۷۵}

می توان دیدگاه ابن رشد نسبت به ابن سینا را در دو بخش زیر مورد بررسی قرار داد: متکلم دانستن ابن سینا و مخالفت با افکار فلسفی وی.

الف) متکلم دانستن ابن سینا: ابن رشد در آثار مختلف خود، معتقد است که ابن سینا به متکلمان نزدیک شده است؛ برای مثال می نویسد: «...و این روشی است که ابن سینا از متکلمان اخذ کرده است».^{۷۶}

وی سخنان ابن سینا را مشابه سخنان اشاعره دانسته است و می نویسد: «و ابن سینا در این مسئله اشتباهات زیادی را مرتکب شده است... و از این مرد عجیب است که چگونه مرتکب این اشتباه شده است. او این مطالب را از متکلمین اشعری شنیده است».^{۷۷}

همچنین در مورد ابن سینا می نویسد: «...این مطالب و مشابه آنها - که بر شمردن آنها به درازا می کشد - قبل از آنکه به علم اشعری بپردازد، به ذهن او خطور کرده است».^{۷۸}

از نظر ابن رشد، مشائیان مسلمان به دلیل گرایش های کلامی، با تلفیق آرای ارسطو و افلاطون، در تقریب میان افکار این دو فیلسوف کوشیده اند. بنابراین وی با تلاش فارابی در کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* و سخنان اشراقی ابن سینا مخالف است و آنها را فلسفه حقیقی به شمار نمی آورد.^{۷۹} چنان که می نویسد:

و این گروه آنچه در این مورد به ایشان رسیده است از جانب کسانی بوده است که برهان ارسطو را در این موضع نفهمیده اند و به حقیقت آن واقف نشده اند. و تنها از ابن سینا جای تعجب نیست، بلکه از ابونصر [فارابی] هم جای تعجب است که از کتاب وی در مورد دو [نوع] فلسفه آشکار می شود که او در این معنا تردید کرده است؛ و به درستی که آن گروه به مذهب افلاطون تمایل داشته اند، چرا که مذهب او شبیه تر به عقاید متکلمین مذهب ما در این مورد است.^{۸۰}

نکته جالب توجه آن است که حمله ابن رشد به ابن سینا از این رو است که از نظر او، وی از اندیشه های ارسطو فاصله گرفته است و در مقابل، حملات متکلمانی چون غزالی و فخر رازی به ابن سینا است که از نظر آنها ابن سینا به ارسطو نزدیک شده است.^{۸۱} بنابراین، ابن سینا از نگاه ابن رشد، متکلم و از نگاه متکلمان، فیلسوف به شمار می آید.^{۸۲}

ب) **مخالفت با افکار ابن سینا:** مخالفت ابن رشد با سخنان ابن سینا را می توان در ذیل دو عنوان مورد بررسی قرار داد: ۱. ابن سینا از جانب خود سخن گفته است؛ ۲. سخنان ابن سینا اشتباه است.

۱) **ابن سینا از جانب خود سخن گفته است:** از آنجا که ابن رشد سخنان ارسطو را فصل الخطاب به شمار می آورد، با نظریه های جدید ابن سینا و فارابی بسیار مخالف است؛ برای مثال، در بحث از رنگ ها پس از ذکر اشکال ابن سینا بر مشائیان می نویسد که این اشکال صحیح نیست، چرا که ارسطو آن را طرح نکرده است!

و این مطلب از ظاهر گفته های مفسرینی که کتاب های ایشان به ما رسیده است، هویدا است. ولی ابن سینا برخلاف همه ایشان راهی دیگر را برگزیده است و گفته است که برادران مشائی ما در مطلب ترتیب رنگ ها هیچ چیزی بیان نکرده اند... بدون شک، ارسطو سزاوارتر بود که چنین راه دیگری را برگزیند، چرا که او سرده مشائیان است.^{۸۳}

ابن رشد پس از آنکه سخنی از فارابی در تکمیل سخن ارسطو ذکر می کند،^{۸۴} می نویسد:

پس در احوالات کسانی بنگرید که بعد از این مرد برای فهم و درک آنچه وی کامل و تمام کرد، آمده اند تا چه رسد به آنکه گمان کند که کسی چیزی بر آن افزوده است یا چیزی را که او ناقص بیان کرده، کامل کرده است.^{۸۵}

می توان گفت که این سخن وی، گرچه مدح ارسطو به شمار می آید، اما به نحو ضمنی نقدی بر فارابی است که کوشیده است تا کاستی های سخنان ارسطو را برطرف سازد. وی سپس سخن

ابن سینا در مورد ارسطو را نقل کرده است که در منطق *شفا* نوشته است: «با وجود آنکه هزار سال از زمان ارسطو می‌گذرد، کسی نتوانسته است، چیزی بر سخنان وی بیفزاید».^{۸۶}

ابن رشد در موارد مختلفی، با تعبیری چون: «انفرد به ابن سینا»،^{۸۷} «إلا ابن سینا»،^{۸۸} تصریح می‌کند که سخنی که به زعم وی اشتباه است، اختصاص به ابن سینا دارد و پیش از وی کسی از فلاسفه آن را بیان نکرده است؛ برای مثال می‌نویسد: «پس هیچ کس از گذشتگان را به جز ابن سینا نمی‌شناسم که چنین مطلبی را بیان کرده باشد».^{۸۹}

همچنین می‌نویسد: «هیچ کس را به جز ابن سینا نمی‌شناسیم که قائل به این نظر باشد. اما دلیلی که وی در این مورد نقل کرده است دارای مقدماتی سست است، و هر چند که به لحاظ جدلی قانع‌کننده است».^{۹۰}

ابن رشد در تلخیص کتاب *ما بعد الطبیعه*، پس از ایراد گرفتن بر سخن ابن سینا می‌نویسد: «و تمامی این مطالب با کمترین تأملی آشکار است، اما شأن این مرد در بسیاری از مطالبی که آنها را از جانب خود بیان کرده است همین مقدار است».^{۹۱}

چنان‌که پیداست، جرم نابخشودنی ابن سینا در نظر ابن رشد آن است که از جانب خود اندیشیده است و کوشیده است تا سخنانی را در فلسفه مشا تغییر دهد و یا تکمیل کند. چراکه ابن رشد سخن ارسطو را آخرین و بالاترین سخن در حیطة یک مبحث می‌داند، و هر نظر دیگری را باطل به شمار می‌آورد. از این رو، ابن رشد با بسیاری از آرای که فارابی و ابن سینا به فلسفه افزوده‌اند مخالفت کرده است.^{۹۲} بر همین اساس وی از فورفور یوس نیز به نیکی یاد نمی‌کند^{۹۳} و *ایساغوجی* وی را که به عنوان متممی بر سخنان ارسطو نوشته شده است، دارای مطلب مهمی نمی‌داند.^{۹۴}

(۲) **سخنان ابن سینا اشتباه است:** وی در آثار خویش بارها ابن سینا را به اشتباه کردن متهم ساخته

است و از تعبیری چون: «غلط ابن سینا»^{۹۵}، «وهم ابن سینا»^{۹۶}، «ظن ابن سینا»^{۹۷}، «زعم ابن سینا»^{۹۸}، «و العجب من ابن سینا»^{۹۹} استفاده کرده است؛ برای نمونه می نویسد:^{۱۰۰} «و ابن سینا در این مسئله اشتباهات زیادی را مرتکب شده است که گمان کرده است...»^{۱۰۱}

ابن رشد در مورد غزالی می نویسد:

اما تمامی این سخنان، سخنان ابن سینا است و کسی که اینگونه سخن بگوید، سخنی نادرست بیان کرده است که بر مبنای اصول فلاسفه نیست... این مرد [غزالی] در علم به مرتبه‌ای نرسیده بود که بدین مسئله احاطه یابد و این مطلب از حالت [و بیانات] او در مطالبی که در پی می آید، آشکار است، و دلیل آن این است که این مرد، فقط به کتاب‌های ابن سینا توجه کرده است و بدین جهت، در حکمت دچار کوته بینی شده است.^{۱۰۲}

سخن بالا، گرچه به ظاهر، انتقادی بر غزالی است، اما در حقیقت، دیدگاه منفی او را نسبت به آثار ابن سینا نشان می دهد. وی همچنین می نویسد: «و این مذهب فلاسفه است و اما این مرد، سخنان خود در آن موضوعات را بر اساس مذهب ابن سینا بنا نهاده است که مذهبی اشتباه است»^{۱۰۳}.

همچنین ابن رشد در موارد زیادی انتقادهای ابن سینا به مشائیان را نپذیرفته است؛ برای مثال می نویسد: «پس اینگونه شایسته است که این موضع از [سخنان] ارسطو فهمیده شود، نه آنگونه که ابونصر [فارابی] بیان کرده است و نه به نحوی که ابن سینا در آن تردید کرده است»^{۱۰۴}.

وی می نویسد: «و این از ابن سینا عجیب است که می گوید... اما بیشتر تردیدهای این مرد نسبت به مشائیان، اگر در آن تأمل شود، از همین سنخ است»^{۱۰۵}.

چنان که ملاحظه شد، ابن رشد با هرگونه نقد، تکمیل یا نوآوری نسبت به سخنان ارسطو مخالف است و در نتیجه، با اندیشه‌های خاص ابن سینا به مخالفت برخاسته است.

همچنین ابن رشد صراحتاً در مواردی سخنان ابن سینا را ظنی و غیربرهانی معرفی می‌کند و

می‌نویسد:

و اما سخنان برهانی، در کتاب‌های گذشتگان یافت می‌شود که در مورد این حکمت تألیفاتی داشته‌اند، و مخصوصاً در کتاب‌های حکیم اول، نه اثبات‌هایی که در این رابطه ابن سینا و دیگران ارائه کرده‌اند که آنها را به اسلام نسبت داده‌اند، اگر در این خصوص چیزی از مطالب اسلامی یافته باشند. پس آنچه که در این علم ثابت کرده‌اند، از جنس سخنان ظنی است؛ زیرا از مقدمات عمومی استفاده کرده‌اند و نه مقدمات خصوصی.^{۱۰۶}

و نیز می‌نویسد:

و اما مطالبی که ابن سینا آنها را به کار می‌برد... گفتارهای جدلی کاملاً نادرستی است و هیچ چیز بخصوصی را ارائه نمی‌دهد. و این موضوع را می‌توانید از ستیزه‌هایی که ابو حامد [غزالی] در کتابش التهاافت^{۱۰۷} متوجه او ساخته است، تشخیص دهید.^{۱۰۸}

وی در مواردی نیز سخنان ابن سینا و فارابی را سخنان خرافی (خیالی) معرفی می‌کند و می‌نویسد: و جای شگفتی بسیار است که چگونه چنین مطلبی بر ابو نصر [فارابی] و ابن سینا مخفی مانده است؛ زیرا آنها اولین کسانی بوده‌اند که این خرافات را بیان کرده‌اند و مردم از آنها تقلید کرده‌اند و این سخن را به فلاسفه نسبت داده‌اند.^{۱۰۹}

و کسی... جز ابن سینا را نمی‌شناسیم که چنین حرفی زده باشد، و هیچ کس از میان سایر مردمان را نمی‌شناسم که چنین سخنی را گفته باشد... پس آن سخنی خیالی (خرافی) است.^{۱۱۰} و اما ممکن که ابن سینا وجود را به آن تقسیم کرده است... همانطور که گفتیم مطلبی بی‌پایه و اساس (عبارة ردیئة) است.^{۱۱۱}

در حقیقت می‌توان گفت ابن رشد معتقد است که علت اصلی بسیاری از اشکالاتی که بر

سخنان ارسطو وارد شده است، از بدفهمی مطالب وی ناشی شده است؛ چنان که می‌نویسد:

و آنچه محرک ما در این کار شد این است که بسیاری از مردم بدون آنکه بر حقیقت مذهب ارسطو آگاه شوند، به رد آن می پردازند و همین امر سبب پوشیده ماندن آنچه از حقیقت و خطا در آن وجود دارد شده است.^{۱۱۲}

بدین جهت در موارد متعدد پس از بیان مطلب خود تصریح می کند که تفسیر مذهب ارسطو را باید به نحوی که وی بیان می کند فهمید.^{۱۱۳}

جمع بندی مطالب

در این مقاله نخست دیدگاه ابن سینا نسبت به ارسطو و سخنان وی در چهار بخش زیر طرح شد: پذیرش برخی از سخنان ارسطو، تکمیل سخنان و نقد برخی از آرای وی، نوآوری و طرح مباحث جدید. سپس دیدگاه ابن رشد نسبت به ارسطو در قالب دو بخش مطرح شد: نگاه ابن رشد به شخصیت و افکار ارسطو. سرانجام بر اساس تفاوت دیدگاه ابن سینا و ابن رشد در نگرش به ارسطو، و نیز بر اساس سخنان ابن رشد، دیدگاه وی نسبت به ابن سینا نشان داده شد. این مطلب در دو بخش فرعی زیر طرح شد: الف) متکلم دانستن ابن سینا؛ ب) مخالفت با افکار فلسفی ابن سینا. مخالفت ابن رشد با افکار ابن سینا نیز ناشی از آن بود که از نظر وی، ابن سینا مطالبی مطرح کرده است که پیش از وی سابقه نداشته و نیز در فهم سخنان ارسطو دچار بدفهمی و اشتباه شده است. بر اساس آنچه در این مقاله بیان شد، ابن سینا هرگز شیفته ارسطو نیست و در موارد لازم به نقد و تکمیل فلسفه وی پرداخته است. همچنین کوشیده است تا چارچوب فکری وی را در قالب فلسفه مشرقی تغییر دهد. اما از نظر ابن رشد، ارسطو کامل ترین عقل بشری را داشته است و کسی نمی تواند برتر از وی سخن بگوید. این دو دیدگاه متفاوت باعث شده است تا از دیدگاه ابن رشد، بسیاری از سخنان ابن سینا، خرافی، غیر برهانی و اشتباه توصیف شوند. افزون بر این، از دیدگاه وی، ابن سینا بیشتر متکلم است تا فیلسوف.

پی نوشت ها

١. ابن سینا، رسائل، رسالة احوال النفس، ص ١٦٧.
٢. همو، تسع رسائل فی الحکمة و الطبيعيات، الرسالة الثانية (فی الاجرام العلوية)، ص ٤٦.
٣. همو، القانون فی الطب، ج ١، ص ٦٧؛ همو، رسالة فی الأدوية القلبية، ص ٢١٣.
٤. همو، طبيعيات دانشنامه علانی، ص ٢٥ و ٨٧.
٥. همو، الهیات دانشنامه علانی، ص ١١١.
٦. برای نمونه: ابن سینا، النجاة، ص ٦٤٩؛ همو، الهیات شفا، ص ٣٣٣؛ همو، منطق شفا، جلد ٣، ص ١٠٨؛ همو، طبيعيات شفا، ص ٢٦٣.
٧. همو، منطق شفا، ج ١، العبارة، ص ١١١؛ همان، ج ٢، القياس، ص ٤٣ و ٤٢.
٨. همو، منطق شفا، ج ١، ص ١١؛ همو، المباحثات، ص ٣٧٣.
٩. همو، الاشارات، ج ٣، ص ٢٠٧.
١٠. همو، منطق شفا، ج ١، ص ١١.
١١. «و اما انا فاقول لمشعر المتعلمين و المتأملين للعلوم: تأملوا ما قاله هذا العظيم [ای ارسطو]، ثم اعتبروا أنه هل ورد من بعده إلى هذه الغاية و المدة قريبة من ألف و ثلثمائة و ثلاثين سنة، من أخذ عليه أنه قصر، و صدق فيما اعترف به من التقصير، فانه قصر في كذا، و هل نبع من بعده من زاد عليه في هذا الفن زيادة؟ كلا، بل ما عمله هو التام الكامل.» (ابن سینا، منطق شفا، سفسطه، ج ٤، ص ١١٤)
١٢. «و حاذی فی أكثر كتاب الحيوان كتاب ارسطو طاليس الفيلسوف، و زاد فيها من ذلك زيادات.» (ابن سینا، منطق شفا، ج ١، ص ٣)
١٣. «و لما افتتحت هذا الكتاب ابتدأت بالمنطق... و أوردت في ذلك من الأسرار و اللطائف ما تخلو عنه الكتب الموجودة. ثم تلوته بالعلم الطبيعي، فلم يتفق لي في أكثر الأشياء محاذاة تصنيف المؤتم به في هذه الصناعة و تذاكيره... ثم أردفته باختصار كذلك لكتاب المجسطي... و ألحقت به من الزيادات بعد الفراغ منه ما وجب أن يعلم المتعلم... و هذا الكتاب... و يكاد لا يفوت متأمله و متدبره أكثر الصناعة، إلى زيادات لم تجر العادة بسماعها من كتب أخرى.» (همان، ص ١١)

١٤. «فانحزنا اليهم... و اكملنا ما ارادوه و قصر و افيه و لم يبلغوا اربهم منه، و اغضينا عمّا تخبطوا فيه و جعلنا له و جهها و مخرجا». (ابن سينا، *منطق المشركين*، ص ٣)

١٥. «و اما ما اجاب به ارسطو طاليس عن هذه المسألة و فسرته المفسرون فهو ظاهر السفسطة و المغالطة و لولا حب اجتناب التطويل لذكرت ذلك و لكنه بعد بيان القصد هدر و فضول». (ابن سينا، *الأجوبة عن مسائل بيروني*، ص ٤٢٠)

١٦. «و اما ملك بودن مرچيز را بود، و اين باب مرا هنوز معلوم نشده است» (ابن سينا، *الهيات دانشنامه علائى*، ص ٣٠)؛ همچنين در *منطق شفا* مى نويسد: «و اما مقولة الجدة فلم يتفق لى إلى هذه الغاية فهمها». (همو، *المقولات*، ص ٢٣٥)

١٧. ابن سينا، *رسالة فى أجوبة المسائل*، ص ٢٥.

١٨. اتين ژيلسون، *فلسفة اسلامى و يهودى*، ص ٣٢.

19. Bertolacci, *The Reception of...*, P.305.

٢٠. «و اما كتب ارسطو طاليس فقد تكفل الشيخ ابو على بالتعبير عما فيها، و جرى على مذهبه، و سلك طريق فلسفته فى كتاب الشفاء، و صرح فى اول الكتاب بأن الحق عنده غير ذلك، و انه انما الف ذلك الكتاب على مذهب المشائين... و من عنى بقراءة كتاب الشفاء و بقراءة كتب ارسطو طاليس ظهر له فى اكثر الامور انها تتفق، و ان كان فى كتاب الشفاء اشياء لم تبلغ اليها عن ارسطو». (ابن طفيل، *حى بن يقطان*، ص ٢٢)

٢١. ر.ك: غازى مجهول، *نقد ابن رشد لالهيات ابن سينا*، ص ٥١.

٢٢. ر.ك: ابن سينا، *الاهيات شفا*، مقالة دهم، ص ٤٣٥ به بعد.

٢٣. «و قد أضفت الى ذلك مما ادركته بفكرى و حصلته بنظرى و خصوصاً فى علم الطبيعة و مابعداها و فى علم المنطق». (ابن سينا، *منطق شفا*، مدخل، ج ١، ص ١٠)

٢٤. «فلتمسنا منه إعادتها، فقال: أما الاشتغال بالالفاظ و شرحها فامر لا يسعه و قتي، و لا تنشط له نفسى، فان قنعتم بما يتيسر لى من عندى، عملت لكم تصنيفاً جامعاً على الترتيب الذى يتفق لى». (همان)

٢٥. «ثم سألته أنا شرح كتب ارسطو طاليس، فذكر أنه لافراغ له إلى ذلك فى ذلك الوقت. ولكن إن رضيت منى بتصنيف كتاب أورد فيه ما صحّ عندى من هذه العلوم بلا منازحه مع المخالفين، و لا اشتغال بالرد عليهم فعلت ذلك، فرضيت به. فابتدأ بالطبيعيات من كتاب سماه كتاب الشفاء». (ابن ابى اصيبعة، *عيون الأنباء فى طبقات الأطباء*، ص ٤٤١)

٢٦. برای نمونه ر.ک: لطف الله نبوی، *منطق سینوی*، ص ١٦ و ٩٧.
٢٧. ر.ک: عزت بالی، *الاتجاه الاشرافی فی فلسفة ابن سینا*.
٢٨. «و لما كان المشتغلون بالعلم شديدي الاعتزاء الى المشائين من اليونانيين، كرهنا شق العصا و مخالفه الجمهور، فانحزنا اليهم... و نحن بدخيلته شاعرون و على ظله واقفون. فان جاهرنا بمخالفتهم ففى الشىء الذى لم يكن الصبر عليه، و أما الكثير فقد غطيناه بأغطية التغافل. فمن جملة ذلك أن يقف الجهال على مخالفه ما هو عندهم من الشهره بحيث لا يشكون فيه و يشكون فى النهار الواضح». (ابن سینا، *منطق المشركيين*، ص ٣)
٢٩. ابن سینا، *المبدأ و المعاد*، ص ١؛ شرف خراسانى، *اثولوجيا*، ص ٥٨٣.
٣٠. «و أوضحت شرح المواضع المشككة فى النصوص الى آخر «اثولوجيا»، على ما فى اثولوجيا من المطعن». (ابن سینا، *المباحثات*، ص ٣٧٥)
٣١. همان؛ همو، *كتاب الانصاف*، ص ٣٧.
٣٢. «اما ان بعضها لارسطو و بعضها ليس له، فهو ابعد جداً، اذ الكتب الناطقه بتلك الاقويل اشهر من ان يظن ببعضها انه منحول». (فارابی، *الجمع بين رأى الحكيمين*، ص ١٠٦)
٣٣. اتين ژيلسون، *فلسفه اسلامى و يهودى*، ص ١٧؛ عبدالرزاق حسامى فر، *اسكندر افروديسى*، ص ١٤٥ و ١٩٠.
٣٤. برای نمونه ر.ک: ابن رشد، *تفسير ما بعد الطبيعة*، ج ٢، ص ٨٤٤ و ١٤١٢؛ همو، *تهافت التهافت*، ص ٥٥، ٧٤، ١١٣ و ٢٧٦.
٣٥. همو، *تهافت التهافت*، ص ١٨٧.
٣٦. همان، ص ١٠٠.
٣٧. به نقل از: ارنست رنان، *ابن رشد و الرشديه*، ص ٧٠؛ ابن رشد، *تلخيص كتاب القياس*، ص ١٧١.
٣٨. همان.
٣٩. «ما أعجب شأن هذا الرجل و ما أشد مباينة فطرته للفظر الإنسانية حتى كانه الذى أبرزته العناية الإلهية لتوقفنا معشر الناس على وجود الكمال الأقصى فى النوع الإنسانى محسوساً و مشاراً إليه، فما هو إنسان، و لذلك كان القدماء يسمونه الإلهى». (همان، ص ١٧٠-١٧١)
٤٠. «... ان ولادة هؤلاء اشرف من ولادة الآباء لان الآباء ولدوا اجسامنا و العلماء ولدوا انفسنا فالشكر لهم اعظم من

شكر الآباء و البر بهم اوجب و المحبة فيهم اشد و الاقتداء بهم احق... و اذا كان هذا واجباً على ارسطو مع قلة ما كان عند من تقدمه من معرفة الحق و عظم ما اتى به من الحق بعدهم و انفراد به حتى انه الذى كمل عنده الحق فكم اضعاف ما و جب عليه من الشكر يجب على من جاء بعده من شكره و معرفة حقه و شكره الخاص به انما هو العناية بأقوابله و شرحها و ايضاحها للجميع الناس». (ابن رشد، تفسير مابعد الطبيعة، ج ١، ص ٩-١٠)

٤١. «إن مؤلف هذا الكتاب هو أعقل اليونان، أرسطو طاليس ابن نيقوماخس، الذى وضع علوم المنطق و الطبيعيات و مابعد الطبيعة و أكملها، و قد قلت إنه وضعها لأن جميع الكتب التى ألقت قبله عن هذه العلوم لا تستحق جهد الحديد عنها، و لأنها توارت بمؤلفاته الخاصة، و قد قلت إنه أكملها لأن جميع الذين خلفوه حتى زمننا، أى فى مدة خمسة عشر قرناً، لم يستطيعوا أن يضيفوا شيئاً إلى مؤلفاته أو أن يجدوا فيها خطأ ذابال، و الواقع أن جميع هذا اجتمع فى رجل واحد، و هذا امر عجيب خارق للعادة، و هو، إذ امتاز على هذا الوجه، يستحق أن يدعى إلهياً أكثر من أن يدعى بشرياً، و هذا ما جعل الأوائل يسمونه إلهياً». (به نقل از: ارنست رنان، ابن رشد و الرشدية، ص ٧٠؛ اصل ابن نقل قول به زبان عربى باقى نمانده است)

٤٢. «نحمد حمداً لا حد له ذلك الذى اختار هذا الرجل [أرسطو] للكمال، فوضعه فى أعلى درجات الفضل البشرى التى لم يستطع أن يبلغها أى رجل فى أى عصر كان، و أرسطو هو الذى أشار الله إليه بقوله: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». (De gener. animal, 1, 1؛ به نقل از: ارنست رنان، ابن رشد و الرشدية، ص ٧٠-٧١؛ اصل ابن نقل قول به زبان عربى باقى نمانده است).

43. Aristotelis doctrina est summa veritas, quoniam ejus intellectus fuit finis humani intellectus. Quare bene dicitur, quod fuit creatus et datus nobis divina providentia, ut sciremus quiduid potest sciri.

«إن مذهب أرسطو، هو الحقيقة المطلقة، و ذلك لبلوغ عقله أقصى حدود العقل البشرى و لذا كان من الحق أن يقال عنه إن العناية الالهية أنعمت به علينا لتعليمنا ما يمكن أن نتعلم» (ارنست رنان، ابن رشد و الرشدية، ص ٧١؛ اتين ژيلسون، فلسفه اسلامى و يهودى، ص ١١٣؛ اصل ابن نقل قول به زبان عربى باقى نمانده است).

٤٤. «وقد كان هذا الرجل [أرسطو] دستور الطبيعة و المثال الذى حاولت أن تعبر به عن الكمال البالغ» (ابن رشد، شرح كتاب النفس، ٣، ١، ص ١٦٩ (١٥٥٠م) به نقل از: ارنست رنان، ابن رشد و الرشدية، ص ٧١؛ اصل ابن نقل قول به زبان عربى باقى نمانده است).

۴۵. «و ارسطو هو أصل كل فلسفة، ولا يمكن الاختلاف غير في تفسير أقواله و في النتائج التي تستخرج منها» (به نقل از: ارنست رنان، *ابن رشد و الرشدية*، ص ۷۱؛ اصل این نقل قول به زبان عربی باقی نمانده است).
۴۶. «ارسطو... انه الذي كمل عنده الحق». (ابن رشد، *تفسير ما بعد الطبيعة*، ج ۱، ص ۱)
۴۷. محمد مهران رشوان، «مناطقة الأندلس و دورهم في تطوّر المنطق العربي»، ص ۱۵۵.
۴۸. نیکلاس رشر، *تاریخ علم المنطق*، ص ۱۵۷.
۴۹. ارنست رنان، *ابن رشد و الرشدية*، ص ۷۴.
۵۰. آلیگیری دانت، *کمدی الهی*، دوزخ، سرود چهارم، ص ۱۳۵.
۵۱. فیصل غازی مجهول، *نقد ابن رشد لالهيات ابن سینا*، ص ۴۹.
۵۲. شرف خراسانی، *ابن رشد*، ص ۵۶۵. دکتر شرف در مقاله خود می نویسد که متن عربی تفسیر کبیر برجای نمانده است، در صورتی که دیگران، تفسیر عربی را که امروزه به دست ما رسیده است همان شرح کبیر می دانند و معتقدند که اصل عربی جوامع ما بعد الطبیعه (شرح متوسط) از میان رفته و تنها ترجمه لاتینی آن باقی مانده است. (ر.ک: شرف خراسانی، *ابن رشد*، ص ۵۶۵ و ۵۶۸)
۵۳. «و لیس یفهم من مذهب ارسطو غیر هذا و لا من مذهب أفلاطون و هو منتهی ما وقفت علیه العقول الإنسانية». (ابن رشد، *تهافت التهافت*، ص ۱۱۷)
۵۴. اتین ژیلسون، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ص ۳۵.
۵۵. غلامحسین دینانی، *درخشش ابن رشد در حکمت مشاء*، ص ۱۶۷.
۵۶. حسین خلیقی، «ابن رشد»، ص ۱۰۲.
۵۷. ابن رشد، *تلخیص کتاب البرهان*، ص ۶۶؛ *رسالة السماع الطبيعي*، ص ۳۹.
۵۸. «و هذا الرجل، ابن رشد مفتون بأرسطو و معظم له و یکاد أن یقلده فی الحس و المعقولات الاولى و لو سمع الحکیم یقول ان القائم قاعد فی زمان واحد لقال به و اعتقده و اکثر تألیفه من کلام ارسطو، إمّا یلخصها و إمّا یمشی معها... فإنه مقلد لارسطو». (ابن سبعین، *بد العارف*، ص ۱۴۳)
۵۹. ر.ک: محمد بیصار، *الوجود و الخلود*، ص ۱۰۰.

60. Arnaldez, *IBN RUSHD*, P.577.

61. *Ibid*, P.593.

۶۲. ابن رشد از آثار اسکندر افرو دیسی استفاده کرده است؛ برای نمونه ر.ک: ابن رشد، *تفسیر مابعدالطبیعة*، ج ۳، ص ۱۳۹۳ و ۱۴۰۶؛ همو، *تلخیص الکون و الفساد*، ص ۹۷؛ همو، *تلخیص مابعدالطبیعة*، ص ۱۲۷.
۶۳. اتین ژیلسون، *فلسفه اسلامی و یهودی*، ص ۱۷؛ عبدالرزاق حسامی فر، *اسکندر افرو دیسی*، ص ۱۴۵ و ۱۹۰.
۶۴. اصل عربی این کتاب باقی نمانده است و در سال ۱۹۹۸ م توسط حسن مجید العبیدی دیگر بار از لاتین به عربی برگردانده شده است (ر.ک: ابن رشد، *تلخیص السیاسة* (محاورة الجمهوریة).
۶۵. ر.ک: ابن رشد، *تلخیص مابعدالطبیعة*، ص ۲۵۶؛ جبار جهامی، *مقدمه بر رساله الآثار العلویة*، ص ۱۷.
۶۶. حسین خلیقی، «ابن رشد»، ص ۸۱ و ۸۹؛ غلامحسین دینانی، *درخشش ابن رشد در حکمت مشاء*، ص ۱۶۲.
۶۷. دمینیک آروی، «ابن رشد»، ص ۱۱۰.
۶۸. ر.ک: فیصل غازی مجهول، *نقد ابن رشد لالهیات ابن سینا*، ص ۱۶۸؛ دمینیک آروی، «ابن رشد»، ص ۸۷-۸۹.
۶۹. این تقسیم بندی را مشابه تقسیمات ابن تومرت دانسته اند، چرا که وی سالکین را به سه دسته: «مسترشد» و «مستفت» و «مناظر» تقسیم کرده است. البته گروهی دیگر در این مسئله، ابن رشد را تحت تأثیر افلاطون و اسطوره فلزات وی دانسته اند (ر.ک: فیصل غازی مجهول، *نقد ابن رشد لالهیات ابن سینا*، ص ۵۸). چنانکه می دانیم افلاطون با تقسیم مردم به دسته طلا، نقره و مفرغ (افلاطون، *مجموعه آثار*، رساله جمهوری، ص ۳۲۰)، سرشت آنها را متفاوت به شمار آورده است. از آنجا که ابن رشد، کتاب جمهوری افلاطون را تلخیص کرده است، احتمال یاد شده، قابل بررسی است.
۷۰. دمینیک آروی، «ابن رشد»، ج ۲، ص ۱۲۲.
۷۱. حنا فاخوری، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ص ۶۴۸.
۷۲. فیصل غازی مجهول، *نقد ابن رشد لالهیات ابن سینا*، ص ۳۸.
۷۳. «وقد عرض هذا الكثير ممن نظر فی فلسفة ابن سینا و نسب هذا المذهب الیه و الظاهر من کلامه ان نسبه هذا المذهب الیه کذب علیه». (ابن رشد، *تفسیر مابعدالطبیعة*، ج ۱، ص ۴۷)
۷۴. برای نمونه: ابن رشد، *تلخیص کتاب القیاس*، ص ۱۴۷، ۱۲۴ و ۱۹۷.
۷۵. «إن الناظر فی هذا الكتاب ینبغی أن یتقدّم فی نظر فی صناعة المنطق، إمّا فی کتب أبی نصر و إمّا فی أقلّ ذلك فی المختصر الصغیر الذی لنا». (ابن رشد، *رسالة السماع الطبیعی*، ص ۲۸)

٧٦. «...و هو طریق أخذہ ابن سینا من المتکلمین». (ابن رشد، *تهافت التهافت*، ص ١٦٠)
٧٧. «و قد غلط ابن سینا فی هذا غلطا کثیرا... و العجب من هذا الرجل کیف غلط هذا الغلط و هو یسمع المتکلمین من الاشرعیة». (ابن رشد، *تفسیر ما بعد الطبیعة*، ج ١، ص ٣١٣)
٧٨. «حتی لقد نجد ابن سینا... فانما عرض له ذلك قبل مباشرته علم الاشرعیة الی غیر ذلك مما یشبه هذه الاشیاء مما یطول تعدیها». (همان، ص ٤٦-٤٧)
٧٩. ماجد فخری، *ابن رشد فیلسوف قرطبه*، ص ١٨.
٨٠. «و القوم انما اتی علیهم فی هذا من قبل انهم لم یفهموا برهان ارسطو فی هذا الموضوع و لا وقفوا علی حقیقته و لیس العجب من ابن سینا فقط بل و من ابی نصر فانه یشبه منه فی کتابه فی الفلسفتین انه تشکک فی هذا المعنی و انما مال القوم الی مذهب افلاطون لانه رای قریب الشبه مما یعتقده المتکلمون من اهل ملتنا فی هذا المعنی». (ابن رشد، *تفسیر ما بعد الطبیعة*، ج ٢، ص ٨٨٦)
٨١. غلامحسین دینانی، *درخشش ابن رشد در حکمت مشاء*، ص ١٧٠.
٨٢. همان، ص ١٦٨.
٨٣. «و هذا هو الظاهر من أقاویل المفسرین الذین تأدّت إلینا کتیبهم. و قد عدلهم ابن سینا علی هذا و قال أما إخواننا المشاءون فلم یأتوا فی أمر ترتیب الألوان بشیء... و أرسطو لاشک أحق من انصرف إلیه هذا العدل، إذ کان هورأس المشائین». (ابن رشد، *رسالة الآثار العلویة*، ص ٨٤-٨٥)
٨٤. اصل سخنان ابن سینا، در بخش «نگرش ابن سینا نسبت به ارسطو» ذکر شده است.
٨٥. «فانظروا کیف حال من یأتی بعد هذا الرجل فی فهم ما قد کمل و تتم، فضلا عن أن یظن بأحد أنه یزید علیه أو یتمم شیئا نقصه». (ابن رشد، *تلخیص سفسطه*، ص ١٧٨)
٨٦. همان، ص ١٧٩.
٨٧. همو، *تهافت التهافت*، ص ٢٤٣، ١٦٨، ١٥٧، و ٢٨٠.
٨٨. همان، ص ١٧٣، ٣٩، و ٢١٠.
٨٩. «فلا أعلم أحدا قال به من القدماء إلا ابن سینا». (همان، ص ٢٨٨)
٩٠. «إن هذا الرأی ما نعلم أحدا قال به إلا ابن سینا و أما الدلیل الذی حکاه عنه فهو واهی المقدمات و إن كانت مقنعة

جدلیه». (همان، ص ۲۷۹)

۹۱. «...و هذا كله بين بأيسر تأمل، ولكن هذا شأن هذا الرجل في كثير مما يأتي به من عند نفسه». (ابن رشد، تلخيص

كتاب مابعد الطبيعة، ص ۱۱)

۹۲. ر.ک: محمد العريبي، مقدمه مصحح بر تهافت التهافت ابن رشد، ص ۱۹-۲۱.

۹۳. ابن رشد، تهافت التهافت، ص ۱۵۲.

۹۴. غلامحسين ديناني، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۲۲۵.

۹۵. برای نمونه ر.ک: ابن رشد، تفسیر مابعد الطبيعة، ج ۳، ص ۱۴۲۶، ۲۸۲ و ۱۴۳۶؛ همو، تهافت التهافت، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۹۶. همو، تفسیر مابعد الطبيعة، ج ۳، ص ۱۴۴۷.

۹۷. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۱۴۴۲؛ همو، تلخيص مابعد الطبيعة، ص ۱۹.

۹۸. برای نمونه ر.ک: همو، تلخيص مابعد الطبيعة، ص ۱۳۶.

۹۹. برای نمونه ر.ک: همو، رسالة السماع الطبيعي، ص ۴۳.

۱۰۰. این نگرش ابن رشد نسبت به فارابی نیز وجود دارد و در مورد وی می نویسد: «به این مطلب دقت کن! ابونصر

[فارابی، به غلط] آن را به ارسطو نسبت داده است». (همو، تلخيص كتاب القياس، ص ۱۲۴)

۱۰۱. «وقد غلط ابن سینا فی هذا غلطا كثيرا فظن...». (همو، تفسیر مابعد الطبيعة، ج ۱، ص ۳۱۳)

۱۰۲. «أما هذه الأقاويل كلها التي هي أقاويل ابن سینا و من قال بمثل قوله، فهي أقاويل غير صادقة ليست جارية على أصول الفلاسفة... إذ لم يبلغ الرجل المرتبة من العلم المحيط بهذه المسألة و هذا هو الظاهر من حاله فيما بعد، و سبب ذلك أنه لم ينظر الرجل إلا في كتب ابن سینا فلحقه القصور في الحكمة من هذه الجهة». (همو، تهافت التهافت، ص ۱۴۸-۱۴۹)

۱۰۳. «... هذا هو مذهب الفلاسفة. و أما هذا الرجل فإنما بنى القول فيها على مذهب ابن سینا و هو مذهب خطأ» (همان، ص ۱۷۵).

۱۰۴. «فهكذا ينبغي أن يفهم هذا الموضوع من أرسطو، لا على ما يقوله في ذلك ابونصر و لا على ما يتشكك [في ذلك] عليه ابن سینا». (همو، تلخيص كتاب القياس، ص ۱۹۷)

١٠٥. «و العجب من ابن سينا حيث يقول... لكن أكثر شكوك هذا الرجل على المشائين إذا تؤمّلت توجد من هذا القبيل». (همو، رسالة السماع الطبيعي، ص ٤٣)
١٠٦. «و أما الأقاويل البرهانية، ففي كتب القدماء التي كتبوا في هذه الحكمة، بخاصه في كتب الحكيم الأول، لا ما أثبتته في ذلك ابن سينا وغيره، ممن ينسب إلى الاسلام، أن الفى له في ذلك. فان ما أثبتوا من هذا العلم هو من جنس الأقاويل الظنية، لأنّها من مقدمات عامّة لا خاصه». (همو، تهافت التهافت، ص ١٨٧)
١٠٧. ابن رشد در جای دیگر می نویسد: شایسته تر آن است تا نام کتاب غزالی را التهافت بدانیم و نه التهافت الفلاسفة. (همان، ص ٥٣)
١٠٨. «و أما البيانات التي يستعملها ابن سينا... فهي أقاويل جدلية غير صادقة بالكل و ليس تعطى شيئاً على التخصيص، و أنت تتبين ذلك من المعانداات التي عاندها بها أبو حامد في كتابه في التهافت». (همو، تلخيص ما بعد الطبيعة، ص ٤)
١٠٩. «و العجب كل العجب كيف خفي هذا على أبي نصر و ابن سينا لأنهما أول من قال هذه الخرافات فقلد هما الناس و نسبوا هذا القول إلى الفلاسفة». (همو، تهافت التهافت، ص ١٤٥)
١١٠. «و لانعرف أحداً... إلا ابن سينا فقط، و أما سائر الناس فلا أعلم أحداً منهم قال هذا القول... فهي خرافة». (همو، تهافت التهافت، ص ٣٩)
١١١. «و اما الممكن الذي قسم إليه ابن سينا الموجود... عبارة رديئة كما قلنا». (همو، تهافت التهافت، ص ١٢٢)
١١٢. «و كان الذي حركنا إلى هذا أن كثيراً من الناس يتعاطون الردّ على مذهب ارسطو من غير أن يقفوا على حقيقة مذهبه فيكون ذلك سبباً لخفاء الوقوف على ما فيها من حق أو ضده». (همو، رسالة السماع الطبيعي، ص ٢٧)

منابع

۱. ابن ابی اصیبعه، *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*، بیروت، منشورات دارمکتبة الحیاة، ۱۹۶۵م.
۲. ابن سبعین، *بدء العارف*، تصحیح جورج کتوره، بیروت، دارالاندلس و دارالکندی، ۱۹۷۸م.
۳. ابن رشد، *تفسیر مابعدالطبیعة*، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۰.
۴. —، *تلخیص سفسطه*، تصحیح محمد سلیم سالم، قاهره، مطبعة دارالکتب، ۱۹۷۲م.
۵. —، *تلخیص کتاب البرهان*، تصحیح محمود قاسم، تعلیق: بتورث و هریدی، قاهره، الهيئة المصرية، ۱۹۸۲م.
۶. —، *تلخیص کتاب السياسة (محاورة الجمهوریة)*، ترجمه به عربی از: حسن مجید العیبدی، بیروت، دارالطلیعة، ۲۰۰۲م.
۷. —، *تلخیص کتاب القیاس*، تصحیح محمود قاسم، تعلیق: بتورث و هریدی، قاهره، الهيئة المصرية، ۱۹۸۳م.
۸. —، *تلخیص کتاب مابعدالطبیعة*، تصحیح عثمان امین، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۷.
۹. —، *تلخیص الکون و الفساد*، بیروت، دارالغراب الاسلامی، ۱۹۹۵م.
۱۰. —، *تهافت التهافت*، تصحیح محمد العربی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳م.
۱۱. —، *رسالة الآثار العلویة*، تصحیح رفیق العجم و جیرار جهامی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴م.
۱۲. —، *رسالة السماع الطبیعی*، تصحیح رفیق العجم و جیرار جهامی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴م.
۱۳. ابن سینا، *الأجوبة عن مسائل البيروني*، مجموعه رسائل، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق.
۱۴. —، *الاشارات و التنبيهات (مع الشرح للمحقق الطوسي و شرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي)*، قم، نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
۱۵. —، *الانصاف*، بخشی از کتاب ارسطو عند العرب، به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت، وكالة المطبوعات، ۱۹۷۸م.
۱۶. —، *الاهیات دانشنامه علائی*، تصحیح محمد معین، همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۷. —، *الاهیات شفا*، تصحیح ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۴۰۵ق.
۱۸. —، *تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات*، قاهره، دارالعرب، ۱۳۲۶ق.
۱۹. —، *رسالة احوال النفس*، تصحیح فؤاد الاهوانی، پاریس، دار بیبلیون، ۲۰۰۷م.

۲۰. _____، *رسالة فی أجوبة المسائل*، مجموعه رسائل، تصحیح حلمی ضیاء اولکن، بی جا، دانشگاه استانبول، ۱۹۵۳ م.
۲۱. _____، *رسالة فی الأدویة القلبية*، بی جا، بی نا، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. _____، *طبیعیات دانشنامه علائی*، تصحیح سید محمد مشکوة، همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۳. _____، *طبیعیات شفا*، تصحیح ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۴. _____، *القانون فی الطب*، بیروت (افست طبع بولاق)، دار صادر، بی تا.
۲۵. _____، *المباحثات*، تحقیق محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۱.
۲۶. _____، *المبدأ و المعاد*، تصحیح عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
۲۷. _____، *منطق شفا*، تصحیح ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. _____، *منطق المشرفین*، قم، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۹. _____، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، تصحیح محمد تقی دانش پزوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۳۰. ابن طفیل، ابوبکر، *حی بن یقظان*، نصحیح البیر نصری نادر، بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۳ م.
۳۱. آروی، دمنیک، «ابن رشد»، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۳۲. _____، *ابن رشد*، فصل ۲۳ از تاریخ فلسفه اسلامی (ج ۲)، زیر نظر سید حسین نصر و الیور لیمن، ترجمه مجید ملایوسفی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶.
۳۳. افلاطون، *مجموعه آثار*، رساله جمهور، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۳۴. بیصار، محمد، *الوجود و الخلود فی فلسفة ابن رشد*، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۷۳ م.
۳۵. جهامی، جیرار، رفیق العجم، *مقدمه بر تصحیح رسالة الآثار العلویة ابن رشد*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴ م.
۳۶. حسامی فر، عبدالرزاق، *اسکندر افروزیسی* (شارح بزرگ ارسطو)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
۳۷. خلیقی، حسین، «ابن رشد»، *مجله جاویدان خرد* (نشریه انجمن فلسفه ایران)، سال چهارم، ش اول، تهران، ۱۳۵۷، ص ۸۱-۱۱۳.
۳۸. دانت آلیگیری، *کمدی الهی*، دوزخ، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

۳۹. دینانی، غلامحسین، *درخشش ابن رشد در حکمت مشاء*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.
۴۰. —، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.
۴۱. رشر، نیکلاس (نیقولاریشر)، *تاریخ علم المنطق عند العرب*، ترجمه محمد مهران، تصدیق زکی نجیب محمود، پاریس، منشورات اسمار، ۲۰۰۵م.
۴۲. رنان، ارنست، *ابن رشد و الرشدية*، ترجمه به عربی از: عادل زعیتز، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۷م.
۴۳. ژیلسون، اتین، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه شهرام یازوکی، تهران، انتشارات گروس، ۱۳۷۸.
۴۴. —، *فلسفه اسلامی و یهودی به روایت ژیلسون*، ترجمه حسن فتحی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵.
۴۵. شرف (خراسانی)، شرف الدین، «*ابن رشد*»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۴۶. —، «*تولوجیا*»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۴۷. العربی، محمد، مقدمه بر *تصحیح تهافت التهافت*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳م.
۴۸. عزت بالی، د. مروت، *الاتجاه الإشرافی فی فلسفة ابن سینا*، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۴ق.
۴۹. غازی مجهول، فیصل، *نقد ابن رشد لالهیات ابن سینا*، بیروت، دار الهادی، ۲۰۰۵م.
۵۰. فاخوری، حنا و خلیل جر، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۵۱. فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، تصحیح البیر نصری نادر، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۴۰۵ق.
۵۲. فخری، ماجد، *ابن رشد فیلسوف قرطبة*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶م.
۵۳. مهران رشوان، محمد، «مناطقة الأندلس و دورهم فی تطوّر المنطق العربی»، در: مجموعه مقالاتی با عنوان: «*دراسات فی المنطق عند العرب*»، قاهره، دار قباء للطباعة و النشر و التوزیع، ۲۰۰۴م.
۵۴. نبوی، لطف الله، *منطق سینوی به روایت نیکلاس رشر*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
55. Arnaldez, R, «IBN RUSHD», *The Encyclopaedia of Isalm* (New Edition), Vol: III, Leiden, Brill, 1971.
56. Bertolacci, Amos, *The Reception of Aristotle's Metaphysics in Avicenna;s Kitab al-sifa*, Brill, Leiden, 2006.